

# در ضرورت کنار رفتن بهنگام

مجید علیپور

عضو شورای سازمان معلمان گیلان

تصور کنید باشگاهی برای کسب یا تداوم موفقیت ها، مربی مشهور و محبوبی را که دارای انواع مدارک و تاییدیه ها از بهترین آکادمی های تخصصی و از تحلیل گران شناخته شده و مشهور است، سالها در بهترین سطوح باشگاهی بازی کرده و صاحب افتخارات متعدد ملی و جهانی است، همواره تیر اول نثریات ورزشی و از میهمانان ثابت برنامه های تلویزیونی بوده و ... را به استخدام درآورد؛ اما بعد از مدتی معلوم شود این فرد با آن همه ادعا و سوابق روشن، در رهبری و هدایت تیم موفق عمل نکرده و نتوانسته است تا تیمش را به رتبه ای که مورد انتظار هوادارن است برساند. پرواضح است که بعد از مدتی، این رهبر ناکام، از سوی همان هوادارنی که تا دیروز او را تشویق می کردند و برای گرفتن یک امضا و یا عکس یادگاری با او، سر و دست می شکستند، هو گردد و برکناریش از مطالبات اصلی هوادارن و شیفتگان سابقش شود. در این مرحله، هر بهانه و توجیهی از وجود تبانی در مسابقات و عدم همکاری مدیران ارشد گرفته تا کارشکنی اغیار، ناهمواری زمین! و ... گوش شنوایی نخواهد یافت و مطالبه استعفا / برکناری او از سوی هوادارن فریاد زده خواهد شد. فریادی که به صورت ضمنی بیان می کند: «اگر در همین شرایطی که ادعا می کنی، توانایی کار کردن و بهبود اوضاع را نداری، کنار برو بلکه مربی دیگری ( ولو بی مدرک و بدون شهرت) شرایط را تغییر دهد.»

این مطالبه زمانی جدی خواهد شد که هوادارن اطمینان یابند تداوم این مسیر، جز به تداوم شکست های تیم محبوبشان و عقب افتادن هرچه بیشتر از رقبا منجر نخواهد شد و از آن بدتر زمانی است که دریابند آن فرد از موضعی طلبکارانه، خواستار دریافت همه مبلغ قرارداد و تحمیل هزینه های مضاعف بر تیم محبوبشان در صورت لغو قرارداد شده است.

صحنه فعالیت رهبران و جریان های سیاسی بی شباهت به این تصویر نیست. رهبران و فعالانی که به هرعلت، موفق به جلب اعتماد عمومی شده و قول ها و وعده هایی به جامعه داده اند که در صورت کسب قدرت، می توانند به آنها جامعه عمل بپوشاند؛ باید بدانند که زمان

برای به سرانجام رساندن آن وعده ها نامحدود و سرمایه اجتماعی حاصل از آن، بی پایان نیست بلکه تنها تا مدتی می توان مشکلات و بار تقصیرها را به گردن رقبا، «دولت پنهان»، «ترامپ»، قیمت نفت، عقب ماندگی تاریخی و ... انداخت. اما وقتی جامعه و هواداران سابق اطمینان یابند با تداوم این روند، تغییر محسوسی در وضعیت آنها به وجود نخواهد آمد و صرفاً عمر و زندگی آنهاست که پای «ناکارآمدی» رهبران و جریان های سیاسی تلف می شود، از آنها روی بخواهند گرداند و خواستار تغییر خواهند شد.

مقصر دانستن جامعه در چنین وضعیتی و متهم کردن آن به نداشتن صبر، نشناختن فرصت ها و ... دردی را دوا نخواهد کرد. حکایت خواست عمومی جامعه در فعالیت های سیاسی، حکایت مشتری در فعالیت های اقتصادی است. فروشندگان موفق شعار «همیشه حق با مشتری است» را سر می دهند و در عمل هم به آن پایبندند. در فعالیت های سیاسی نیز همواره حق با جامعه و تشخیص عموم / اکثریت مردم است و هیچ فعال یا جریان سیاسی، حق ندارد مردم را بابت کنار گذاشتنشان مورد بازخواست قرار دهد. نکته ای که مرحوم امام خمینی(ره) با این تعابیر به آن اشاره کرده بود: « اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است و لو به خلاف، به ضرر خودشان باشد.»

انتخابات ریاست جمهوری در خرداد 1400 فریاد عصبانیت و بی اعتمادی مردم نسبت به وعده ها و روشی بود که احزاب و رهبران جریان موسوم به اصلاح طلب در پیش گرفته بودند. روشی که نگارنده همواره از آن به «دویدن روی تردمیل» یاد کرده است. وعده هایی که زمانی درباره جامعه مدنی و قانون محور، مشروط کردن قدرت و حاکمیت، توسعه پایدار، مراوده با جهان و ... سرداده می شد و جریانی که خود را نماینده این مطالبات نشان داده بود، اما به مرور و به بهانه «عملگرایی»، در پی تضمین حضور در قدرت (در هر شرایطی) و بهره مندی از مواهب آن افتاد. تاسف آور آنکه این هدف را هم با روش غیراخلاقی «رقیب هراسی» و «دیو و فرشته سازی» دنبال کرد و تلاش کرد با دمیدن در تنور هیجان توده ها برای خود فرصت های جدید خلق کند.

و البته این نکته ای نبود که از چشمان مردم و جامعه به دور بماند و این شد که جریانی که تا دیروز از قیدل نمایندگی مطالبات مردم، صاحب مشروعیت و هواداران بسیاری شده بود که پیروزی آنها را در رقابت های انتخاباتی تضمین می کرد؛ از سوی آنان رها شد و فریاد کمک خواهی آنان در انتخابات 1400 نادیده گرفته شد.

رهبران و مدعیان یک جریان سیاسی یا می توانند مسایل و مشکلات مردم و جامعه را به درستی اولویت بندی و در مسیر برطرف کردن آنها حرکت کنند و یا مسایل اساسی جامعه را صرفاً بهانه ای برای تداوم حضور خود در قدرت قرار داده و بهانه ناکارآمدی خود را به پای «دیگران» می نویسند. آنها می بایست دریابند علت محبوبیت و اقبال توده ها به آنها، برای زمانی بوده خود را سخنگو و نماینده مطالبات مردم می دانسته اند؛ اما اگر چنان اقبالی، باعث شد تا به توهم رهبری توده ها دچار شده، بر حفظ و حضور در قدرت (به هر قیمت) اصرار ورزند؛ دیگر نمی بایست از بی تفاوتی و تحقیرشدن توسط جامعه در زمان نیاز و بر سر بزنگاهها متعجب و گله مند باشند. نمونه ای از واکنش جامعه درباره چنین روشی در سیاست ورزی را در خرداد 1400 دیدیم؛ باشد که دیگر روندگان به این مسیر، در روش و منش خود تجدیدنظر کنند.

#####